



مقدمه

صد و چهار سال پیش در چنین روزهایی پدران ما برای برون رفت از جامعه‌ی جهل و جنون زده که بر بستری از خرافات و استبداد بنا شده بود، با مطالعه‌ی تاریخی و نگاه جهانی، جهت همگام شدن با دنیای پیشرفته، تکانی خوردند و حرکتی را آغاز کردند که در تداومش، انقلاب مشروطیت نام گرفت.

بی گمان پدران ما در جستجوی تاریخی به این پرسش رسیده بودند که:

چرا ایران سرفراز و بلند نظر به این روز سیاه افتاده و سرپایش را تار عنکبوت تنیده است؟

چرا سیه روزی و فقر و فاقه بر این سرزمین پر ثروت و پر آوازه و بلند نظر دامن گستر شده است؟

چرا زنان ما در گونی سیاه پیچیده شده اند و از هیچگونه حرمت انسانی و حقوق اجتماعی و مدنی برخوردار نیستند؟

چرا عوام الناس در جهل و جنون و خرافات و کهنه پرستی غرق شده اند؟

چرا گریه و زاری و مصیبت و بر سر زدن و جر دادن خود با قمه و تیغ و زنجیر و کوفتن مُشت بر پشت در جامعه نهادینه شده است؟

چرا ریش و پشم و لباس چرکین و چروکیده و لباده و بند ثُمان در جامعه رواج پیدا کرده است؟

چرا شادی و شادمانی و شادخواری و شادخوانی و شادگویی و شاد رقصی از جامعه رخت بسته است؟

چرا سنت های زنده کننده و زندگی بخش دیرپای ایرانی که سراسر عشق و شادمانی و سرور و سرود جوانی بوده است به محاق و فراموشی سپرده شده است؟

چرا علم و دانش و فلسفه و مدرسه فقط به قرآن و مکتب خانه منتهی شده است؟

و مهمتر از همه چرا قانونی حاکم نیست، عدالت خانه ای موجود نیست، دین از حکومت جدا نیست، قوانین ضد بشری صدر اسلام اعراب جاهلیت در جامعه اجرا می شود؟
و چرا ... چرا...؟

بر بستر این ناهنجاریهای جامعه بوده است که روشنفکران آن روزها، همینکه پایشان به فرنگ باز شد، نگاهشان به حقوق انسانی و وضعیت نابسامان جامعه ایران تغییر کرد.

تحت این نگاه بود که پس از بازگشت به ایران همراه سایر وطن دوستان و ترقی خواهان شوریدند و شور و شراب زندگی مدرن را در جامعه بذر پاشیدند.

جوانه های بذر به مردم امید بخشید که تکانی بخورند و برای دریدن جامعه ی کهنگی و خرافات بشورند.

و اینچنین بود که هر روز به مقیاسی بر خرافات و جهل و جنون هجوم آوردند و مولدین خرافات و جهل و جنون را به عقب نشینی وا داشتند.

هر چند انقلاب مشروطیت به خواست های خود نرسید اما آن تکان، نقطه عطفی شد که تداومش خود را در مدرن کردن جامعه در دوران شانزده ساله پادشاهی رضاشاه در عرصه های مختلف نشان دهد و

در دوران محمد رضا شاه به اوج برسد و رشک جهانیان و بویژه همسایگان ایران را برانگیزاند.

فراموش نکنیم که رضا شاه در دوران هرج و مرج پس از انقلاب مشروطیت و خطر تجزیه ایران در تمامیتش با تدبیر و صلابتی بی همتا، ایران را از قعر تاریخ و نابودی بیرون کشید و جدایی طلبان ضد ایران و ایرانی را گوش پیچاند و متجاسران را ادب کرد و ایران را زیر بنا از نو ساخت و در این نوسازی ایران را نوین کرد. افسوس که جنگ جهانی و تجاوز متجاوزین به ایران این فرصت سازندگی و مدرن شدن را از او گرفت اما پسرش پس از جنگ، ایران زخم خورده و تجاوز شده را در مدت 37 سال به جایی رساند که هنوز هم پس از سی و دو سال حمله و هجوم گرازوار از گور گریختگان تاریخ و همپالیکیهای چپ در همه رنگش و ملیون به ظاهر ملی اما مرتجع تر از همین مرتجعین حاکم، همان استخوان بندی دوران آن پدر و پسر چشمان را نوازش می دهد و ایران را هنوز رمق بر پا ایستادن داده است. اما ارتجاع زخم خورده و به درزهای عنکبوت گرفته ی جامعه پناه برده، در قامت شیخ مرتجعی بنام فضل الله نوری تخم خرافات را بر بستر جهل در آن جامعه جوان پاشید و مشتی ارازل و اوباش را دور خود جمع کرد و با نام خود در آورده ی " مشروعه " بر مشروطه تازید.

هر چند سر خود را بالای دار برد اما توانست متممی در قانون مشروطه وارد کند که تداومش امروز در هیئت و قامت شورای نگهبان در قانون اساسی حکمت اسلامی جلوه گر است. سر بر آوردن ملاها از پستوی تاریخ و درزهای عنکبوت گرفته ی جامعه، حاصل جهالت و عدم مطالعه تاریخ ایران و بویژه تاریخ مشروطیت از طرف روشنفکران ما بوده است که پس از انقلاب اکتبر روسیه یا سر بر آستان مارکسیسم و لنینیسم سائیدند و یا به ایدئولوژی متروک و مدفونی پناه بردند که ایران را از هزار

چهارصد سال به این سو به روز سیاه نشانده بود.
در پس این سر سائیدن و پناه بردن ها بود که از خود بیگانه شدند و
در خود بیگانگی غرق گشتند.

به همین مناسبت بود که در تداوم این حرکت از خود بیگانگی، وطن
و سرفرازی ایران برای آنها اهمیت نداشت. زیرا یا وطن خود را در
اردوگاه سوسیالیست عملاً موهوم جستجو می کردند و یا در "
مدینه فاضله " هزار و چهارصد سال پیش عربستان بدوی.
و عاقبت با خشمی کور سلاح جهالت بدست گرفتند و با انحراف
افکار جوانان، عرق ملی را در آنها سست کردند و شتابان سرنوشت
کشور و ملت را به ملامهای بر آمده از گور تاریخ سپردند.
جا دارد که در صد و چهارمین سالگرد انقلاب مشروطیت، هر ایرانی
وطن دوست تاریخ کشورش، حتی اگر یکبار هم که شده از
مشروطیت به این سو را بخواند و سپس بیاموزد و فهم کند تا با
کسب معرفت تاریخی به کشورش عشق بورزد.

چگونگی پیدایش انقلاب مشروطیت در ایران



برای بررسی انقلاب مشروطیت تا کنون صدها کتاب و مقاله از
نگاههای مختلف نوشته شده است که هر یک در حدّ توان خود در
معرفی آن کوشیده اند. در صد و چهارمین سالگرد انقلاب مشروطیت

جا دارد که تاریخ دانان و محققان گرانقدر ایران با نگاه امروزی و بدور از حبّ و بغض، منصفانه به تاریخ بنگرند و زوایای ناپیدای تاریخی را بر مردم آشکار کنند و دلایل عدم موفقیت انقلاب، همچنین دستاوردهای آن را بطور شفاف روشن گردانند. این نوشته بر آن است که بطور اجمال و در حوصله آن نگاهی اینچنینی داشته باشد. پس از حمله اعراب به ایران و تا زمان تشکیل اولین سلسله متشکل یعنی صفویه، کشور ایران محل تاخت و تاز بیگانگان صحراگرد شده بود که هر یک چند صباحی در نقاطی و یا در تمامیت آن حکومت می کردند.

تأسیس پادشاهی صفویان این دوران هرج و مرج و تاخت و تاز بیگانگان را پایان داد. این سلسله ی حکومتی در ایران با فراز و فرودی همراه بوده است که اوج آن در زمان شاه عباس اول و سقوط آن در زمان آخرین پادشاه صفوی، سلطان حسین بود. در این زمان است که اندک اندک پای اروپائیان به ایران باز می شود زیرا به قدرت رسیدن صفویان با قدر قدرتی امپراتوری عثمانی در شمال غربی ایران همراه بوده است که جنگ میان آنها بخشی از تاریخ ایران زمین را تشکیل می دهد. به عنوان نمونه جنگ چالدران است که در زمان شاه اسماعیل مؤسس پادشاهی صفویه با سلطان سلیم امپراتور عثمانی بوقوع می پیوندد و علی رغم رشادت قزلباشان در جنگ، ایران شکست سختی از عثمانیان می خورد. زیرا آنها به توپخانه مجهز بودند و ایران از چنین تجهیزاتی بی بهره بود. از این پس بود که برادران شرلی به ایران می آیند و ساختن توپ و تجهیزات نظامی را به ایرانیان می آموزند که سبب می شود در زمان شاه عباس با این تکنیک جدید بر عثمانیان فایق آیند. اما این پیشرفت در زمینه نظامی و حتی فرهنگی به مرور زمان بر اثر نفوذ مذهب خرافی در حکومت، رو به زوال می رود. بطوریکه در زمان سلطان حسین این نفوذ آنچنان در تار و پود حکومت و شخص

سلطان حسین گسترش پیدا می کند که شخصی گمنام بنام محمود از یکی از استانهای ایران بنام افغانستان به ایران بزرگ حمله می کند و پایتخت را به محاصره خود در می آورد.

وقتی که سلطان حسین غرق در خرافات، تمامی تدبیر یک زمامدار را از دست داده بود و کشور در فساد و جهل دست پا می زد، طبیعی بود که محمود افغان با یاران اندکش بدون اینکه با موانع اساسی برخورد کند تا دروازه اصفهان پایتخت صفویه پیشروی کند و آنوقت شهر را به تصرف در آورد و سبب گردد که شاه حسین در کمال بی تدبیری، ابلهانه تاج شاهی را بر سر محمود افغان بگذارد. به عبارت دیگر غرق شدن حکومت سلطان حسین در خرقاب خرافات دین، آنچنان شیرازه ی قدرت سیاسی حکومت را موریانه وار از هم گسیخته بود که دیگر توان و رمقی برای حکومت نمانده بود تا در مقابل راهزنان محمود افغان مقاومت کنند بلکه بر عکس قدرتشان را فقط در گسترش و حفظ حرمسرا و "کیان دین" خلاصه کرده بودند و وقتی که محمود افغان به اصفهان رسید، همین حرمسرا را هم از دست سلطان گرفت و متلاشی کرد. از پس سقوط سلسله صفویه تا استقرار سلطنت قاجاریه حدود یک قرن طول کشید که در آن نادر شاه توانست در مدت سلطنت کوتاه خود اشرف افغان را از سرزمین ایران بیرون کند و با دلاوری و رشادت خود ایران را یکپارچه نگه دارد. کریمخان زند و جانشینان او اگر چیزی به کشور اضافه نکردند، چیزی را هم از دست ندادند. در مجموع طی سلطنت کوتاه نادر و فرمانروایی نه چندان طولانی کریمخان زند اغتشاشات یکچند فروکش کرد و انضباط نیم بندی در ایران بوجود آمد.

در همین ایام که کشور ایران یک دوران بحرانی هرج و مرج را پس از سقوط صفویه طی می کرد و ملت ایران تحت حاکمیت دینی صوفیان مرتجع در ناآگاهی و جهالت بسر می بردند، انقلاب کبیر فرانسه در اروپا بوقوع پیوست. انقلاب کبیر فرانسه نشان داد که می

توان ملتی را در کوتاه مدت در زنجیر اسارت، جهالت و خرافات مهار کرد ولی نمی توان برای همیشه از تابیدن نور آگاهی و آزادی در قلوب و اندیشه شان مانع شد. زیرا در اثر گذر زمان، تغییرات تدریجی در عرصه ی اجتماعی روی هم انباشته می شوند و سپس در یک جهش به تحول اجتماعی راه می برد. انقلاب کبیر فرانسه حاصل این تغییرات تدریجی بود که در اوج خود به انقلاب اجتماعی رهنمون شد و خیل عظیم مردم را که در زنجیر اسارت و بندگی و بردگی و جهل و خرافه بسر می بردند، رها ساخت. همزمانی انقلاب کبیر فرانسه و برآمدن ناپلئون بناپارت با دوران نادر شاه و زندیه و متأخرتر قاجاریه همراه بود. پادشاهان قاجار نیز که خودشان را وارث برحق سلاطین صفویه می دانستند، با اعمال خشونت در جهت بسط قدرت هرچه بیشتر خودشان نسبت به دوران نادر شاه و شاه عباس اول بودند. بدون اینکه در محاسبه شان بگنجانند که کشورهای مثل روسیه و انگلیس که قدرت های رقیب و استعمارگر بودند در اطراف مملکت جولان می دهند. به عبارت دیگر دولت قاجاریه بدون درک از موقعیت جغرافیایی خود که بر سر راه هند و در مجاورت عثمانی و ازبک قرار داشت، در دست دولت های همسایه به صورت یک مهره ی بازی در آمده بود. که البته در کنار این مهره ی بازی بودن، عقب ماندگی نظامی و سیاسی و فقدان آگاهی اجتماعی در دوران قاجاریه سبب می شد که چشم طمع روسیه، انگلیس و فرانسه به ایران بیشتر شود. دو بار شکست از روسیه در جنگ های قفقاز که منجر به از دست رفتن نواحی وسیعی از خاک ایران تمام شد و در کنارش دو بار درگیری با انگلیس که سرانجام به شکست سیاسی از آنها منجر گردید و حاصلش از دست رفتن افغانستان و حاکم شدن انگلیسیها بر نواحی جنوب کشور تمام شد که چنین شکست هایی، کشور ایران را هر چه بیشتر خوار و ذلیل و بی رمق کرد.

در حالی که در همین ایام بدنبال انقلاب کبیر فرانسه کشورهای همجوار آن چون بلژیک و ایتالیا تکانی به خود دادند و حکومت ملی اختیار کردند و به دنبال آن ممالک بزرگ اروپا مجبور شدند اصلاحاتی را در امور اجتماعی کشورشان قائل شوند، ایران اسیر در دست قاجاریه بواسطه ی دوری از اروپا نتوانست بر جهل و نادانی خود فایق آید و از دست آوردهای انقلاب فرانسه بهره بگیرد. ولی با همه ی این موانع و عقب افتادگی، دستاوردهای رهایی بخش انقلاب فرانسه بوسیله مردان آزادیخواه فرانسه به کشور ایران راه یافت.

ناپلئون پس از تسلط بر اروپا، انگلیس را مانع گسترش و نفوذ خود می بیند. از آنجا که انگلیس جزیره ای بود که قدرت دریایی اش بسیار قوی بود، فکر پیروزی بر انگلیس از طریق دریا برای ناپلئون از محالات بود. لذا تصمیم گرفت از راه خشکی روی گلوگاه انگلیس پا بگذارد و فضای تنفسی اش را ببندد. بر همین اساس سعی کرد هندوستان را اشغال کند. برای رسیدن به این منظور تدبیر اندیشید و از راه تدبیر، راه دوستی با کشورهایایی را که بر سر راه هندوستان بودند، پیش گرفت. از جمله این کشورها که در سر راه هندوستان قرار داشت، یکی هم ایران بود. برای این منظور ناپلئون جهت رسیدن به آرزوی قلبی اش هیأتی به ریاست ژنرال گاردان به دربار فتحعلیشاه فرستاد تا زمینه دوستی را با کشور ایران فراهم کند و از این طریق با بیدار کردن وجدان خفته در جهل و خرافات ایرانیان، زمینه تحول در ایران را فراهم کند.

برای نشان دادن میزان جهل و عقب ماندگی مفرط رجال ایران و ایرانیان در دوران قاجار و بویژه در دوران مورد بحث قسمتی از یادداشت های " هانری دوپرن " که از همراهان ژنرال گاردان در دربار فتحعلیشاه بوده است را با هم می خوانیم.

" ایرانیان مردمان با هوشی هستند ولی از اوضاع جهان و

تحولاتی که در قرن اخیر روی داده بکلی بی خبرند چنانچه گویی در پشت دیوار چین زندگی می کنند. من وقتی که از انقلاب کبیر فرانسه و اصول جمهوریت و حقوق بشر برای بعضی از رجال مهم دولت صحبت می کردم آنها بدرجه ای در شگفت می شدند که گویی از کتاب هزار و یکشب برای آنها سخن می گویم."

چنین بذره‌های آگاهی بخش در کنار مسافرت ایرانیان به کشورهای مترقی و پیشرفته، انقلابات روسیه و پیدایش مشروطیت در ژاپن و روشنگری روزنامه *حبل المتین* کلکته و روزنامه حکمت به مدیریت زعیم الدوله در مصر حول ترقیات ژاپن، ملل شرق را به پیروی از اصول و راهی که آن دولت کهنسال پیموده بود، توصیه می کردند.

در همین اوضاع که کشورهای اروپایی جهت نیل به پیشرفت هرچه بیشتر و گسترش روز افزون جهانی لحظه ای غافل نبودند، کشور ایران اسیر شاهان مستبد و خرافات پسند قاجار بود که مردم را در جهل و نادانی مهار کرده بودند بویژه در زمان ناصرالدین شاه که اوج این استبداد بود. زیرا پادشاهی ناصرالدین شاه همزمان است با پیشرفت کشورهای اروپایی بویژه روسیه و انگلیس، که از دو طرف ایران را در چنگال خود گرفته بودند. در همین زمان است که تعدادی امتیازات انحصاری به دولتهای روس و انگلیس واگذار می شود. از جمله امتیاز تأسیس بانک شاهنشاهی و حق انحصاری چاپ اسکناس که از این طریق طلاهای ایران را جذب خزانه انگلیس می کرد، امتیاز کشتی رانی در رودخانه کارون، امتیاز راه خرمشهر تا تهران به انگلیسی ها است.

و در مقابل جهت توازن با همسایه شمالی امتیاز بانک استقراضی، امتیاز شیلات دریای خزر، امتیاز راه شوسه عشق آباد به مشهد و همچنین امتیاز تأسیس قزاقخانه به روسها داده می شود. بر کسی پوشیده نیست که دولت مقتدر و مستبد روسیه پس از انعقاد

قرارداد های ترکمان چای و گلستان و تضمین سلطنت در خانواده ی قاجاریه، رسیدن به خلیج فارس و دریای آزاد یکی از بزرگترین آرزوهای دیرینه روسیه تزاری بود که با تصرف تدریجی بخشهای بزرگی از ایران می خواست به این حرص سیری ناپذیر خود دست رسی پیدا کند. هر چند پس از انقلاب مشروطیت و سقوط روسیه تزاری بوسیله انقلابیون بلشویک این آرزو در دل به قدرت رسیدگان امپراتوری از نوع کمونیستی زبانه کشید و می خواستند بوسیله ایادیشان چون حزب توده و جدایی طلبان فرقه دموکرت آذربایجان و... ایران را ایرانستان کنند تا از این طریق آرزوهای ناکام تزارها را بر آورده کنند. اما ملت ایران با پایداری و عشق به وطن مانع از این ولع و حرص شوم آنها شدند.

چون هدف این نوشته مربوط به چگونگی پیدایش مشروطیت در ایران است، کنکاش تاریخی مربوط به نیت توسعه طلبی امپراتوری کمونیستی را به مقالات بعدی واگذار می کنیم و برای روشن کردن وقوع انقلاب مشروطیت در همین زمان مشروطیت درنگ می کنیم. آغاز بیداری ایرانیان در اواخر سلطنت ناصر الدین شاه بوسیله دادن امتیازهای جدید به بیگانگان شروع شد که در صدر آنها بایستی امتیاز راه آهن بوشهر- گیلان و امتیاز توتون و تنباکو را نام برد. هر چند امتیاز راه آهن بوشهر- گیلان عملی نشد، اما امتیاز توتون و تنباکو سبب گردید که در سراسر ایران شورش ایجاد گردد. ناصر الدین شاه برای جلوگیری از گسترش شورش ناچار شد که امتیاز را لغو کند. اگر چه پس از فروکش شدن شورش جهت خسارت وارده به طرف انگلیسی قرارداد، گمرک بنادر خلیج فارس را در مقابل گرفتن وام به بانک شاهنشاهی انگلیس وا گذاشت ولی آنچه که حائز اهمیت است، بیداری مردم از پس این عقب نشینی شاه بود. زیرا تا قبل از آن اساساً مردم نسبت به سود و زیان این امتیازها واقف نبودند و سواد درک آن را نداشتند و به عبارت دیگر داخل بازی

نبودند. چنین امتیازاتی که اسارت بار بود در وهله اول بازرگانان ایران را متضرر می کرد که کشاورزان مجبور بودند محصولات خودشان را با قیمت ارزان به کمپانی خارجی بفروشند و به قیمت گران، کالای تمام شده شان را بخرند. در این زمان تنها گروه قدرت در مقابل دولت، روحانیون بودند که از این ماجرا ضرر می دیدند. چون بازرگانان که پایگاه اجتماعی- اقتصادی ملایان بودند ضرر می دیدند و بازرگانان به کشاورزان وابسته بودند که محصول آنها را می خریدند. به همین خاطر چنین وابستگی به یکدیگر سبب شد که ملایان، مردم را در شهرهای بزرگ کشور از جمله تبریز، اصفهان و تهران بشورانند. به حمایت از ملایان و مردم در ایران، ملای بزرگتر در سامرا، محمد حسن شیرازی برخاست و از طریق این برخاستن و کنار هم قرار گرفتن، توانستند این امتیاز را به شکست بکشانند. قیام تنباکو اولین تجربه جنبش سیاسی مردم ایران بود که توانستند یکی از تصمیمات خودسرانه دولت را بر هم بزنند. این قیام سبب شد که به اقتدار ناصرالدین شاه لطمه شدیدی وارد کند و در عوض موجب بیداری مردم نسبت به قدرت خود گردد. متعاقب این قیام روزنامه ها و دبستانها رو به فزونی گذاشت که در رشد آگاهی مردم تأثیر بسزایی داشت.

پنجاه سال سلطنت ناصرالدین شاه سبب شده بود که روابط میان ایران و اروپا بیشتر شود که حاصل این روابط سرازیر شدن اختراعات انقلاب صنعتی و آموزشی شامل تلگراف، تلفن، پستخانه، ضرابخانه، چراغ گاز و ... به ایران بود. وزارتخانهها بشیوه اروپا در ایران شروع بکار کردند و مدرسه ی دارالفنون برای آموختن زبان فرانسه و علوم طبیعی و ریاضی یکی در تهران و دیگری در تبریز برپا گردید. شکل گیری آگاهی در ذهن و اندیشه مردم سبب شد که مردم نسبت به اعمال ضد قانون عمله حکومت " عدالتخوانه " را پیشنهاد کنند و مبارزه در این راه در روند خود پس از بست نشینی

روحانیون و مقاومت مردم و حمایت روشنفکران فرنگ رفته، مظفرالدین شاه را مجبور کرد که فرمان مشروطیت را در 13 مرداد 1285 به شرح زیر صادر کند. بر گرفته از کتاب تاریخ مشروطه ایران نوشته احمد کسروی چاپ هیجدهم صفحه 120 تا 122.

" جناب اشرف صدر اعظم! از آنجا که حضرت باریتعالی جل شانہ سررشته ترقی و سعادت ممالک محروسه ایران را بکف کفایت ما سپرده و شخص همایون ما را حافظ حقوق قاطبه اهالی ایران و رعایای صدیق خودمان قرار داده لهذا در این موقع که رأی و اراده همایون ما بدان تعلق گرفت که برای رفاهیت و امنیت قاطبه اهالی ایران و تشیید و تأیید مبانی دولت اصلاحات مقتضیه بمرور در دوائر دولتی و مملکتی بموقع اجراء گذارده شود چنان مصمم شدیم که مجلس شورای ملی از منتخبین شاهزادگان و علماء و قاجاریه و اعیان و اشراف و ملاکین و تجار و اصناف به انتخاب طبقات مرقومه در دارالخلافة تهران تشکیل و تنظیم شود که در مهام امور دولتی و مملکتی و مصالح عامه مشاوره و مذاقه لازم را بعمل آورده و به هیئت وزرای دولتخواه ما در اصلاحاتی که برای سعادت و خوشبختی ایران خواهد شد اعانت و کمک لازم را بنماید و در کمال امنیت و اطمینان عقاید خود را در خیر دولت و ملت و مصالح عامه و احتیاجات قاطبه اهالی مملکت بتوسط شخص اول دولت بعرض برساند که بصحه همایونی موشح و بموقع اجرا گذارده شود بدیهی است که بموجب این دستخط مبارک نظامنامه و ترتیبات این مجلس و اسباب و لوازم تشکیل آن را موافق تصویب و امضای منتخبین از این تاریخ مرتب و مهیا خواهد نمود که بصحه ملوکانه رسیده وبعون الله تعالی مجلس شورای مرقوم که نگهبان عدل ماست افتتاح و با صلابت لازمه امور مملکت و اجراء قوانین شرع مقدس شروع نماید و نیز مقرر می داریم که سواد دستخط مبارک را اعلان و منتشر نمایید تا قاطبه اهالی از نیات حسنه ما که تماماً

راجع به ترقی دولت و ملت ایران است کما ینبغی مطلع و مرفه الحال مشغول دعاگویی دوام این دولت و این نعمت بی زوال باشند. در قصر صاحبقرانیه بتاريخ چهاردهم شهر جمادی الثانی 1324 هجری در سال یازدهم سلطنت ما.

روز چهاردهم جمادی الثانی که این فرمان بیرون داده شد روز تولد مظفرالدین شاه بود. بست نشینان برای قدر دانی از شاه و حمایت از او در جشن فرمان مشروطیت شرکت کردند و بر سر در سفارت خانه ها و ادارات پرچم ها بر افراشتند و با شکوه شهرها را چراغانی کردند. ولی چون فرمان مشروطه بیرون آمد و آن را چاپ کردند و بر دیوارها نصب کردند، مشروطه خواهان آن را نپسندیدند و با خواسته خود سازگار ندیدند و افرادی را بسیج کردند که فرمان را از دیوارها بر کنند زیرا نام ملت در آن فرمان ذکر نشده بود و از طرف دیگر جمله بندی فرمان شفاف نبود. بدینسان مشروطه خواهان در شب شانزدهم مرداد (17 جمادی الثانی) نشستی در خانه مشیرالدوله در قلعهک بر گزار کردند که از شاه بخواهند فرمان را تکمیل و تصحیح کنند. در نتیجه آن نشست، مظفرالدین شاه فرمان زیر را بیرون داد.

" جناب اشرف صدر اعظم! در تکمیل دستخط سابق خودمان مورخه 14 جمادی الثانی 1324 که امر و فرمان در تأسیس مجلس منتخبین ملت فرموده بودیم مجدداً برای آنکه عموم اهالی و افراد ملت از توجهات کامله همه ما واقف باشند امر و مقرر می داریم که مجلس مزبور را بشرح دستخط سابق صریحاً دایر نموده بعد از انتخاب اجزاء مجلس فصول و شرایط نظام مجلس شورای اسلامی را موافق تصویب و امضای منتخبین بطوری که شایسته ملت و مملکت و قوانین شرع مقدس باشد مرتب نمایند که بشرف عرض و امضای همایونی ما موشح و مطابق نظام نامه مزبور این مقصود مقدس صورت و انجام پذیرد."

مردم این فرمان را پذیرفتند، بازارها را باز کردند و سه شب در شهر چراغانی و جشن برپا کردند.

چندی نگذشت که بین علما اختلاف در گرفت و شیخ فضل الله خواهان مشروطه مشروعه و متمم قانون اساسی شد که در آن پنج مجتهد بر قانون اساسی نظارت داشته باشند، موضوعی که امروز در جامه شورای نگهبان بالای سر قانون اساسی است تا مبادا قوانین عرفی با " دین عنبر " مغایرت داشته باشد. لجاجت این روحانی مرتجع سبب شد که عاقبت در دادگاهی پس از دوره یکساله استبداد صغیر مفسد فی الارض شناخته شود و بالای دار برود. حال ببینیم شیخ فضل الله چه می گفت و چه می خواست؟ بر گرفته از کیهان چاپ لندن شماره 1066 مورخ 6 - 12 مرداد ماه 1384 خورشیدی.

" ای خدا پرستان! این شورای ملی و حریت آزادی و مساوات و برابری و اساس قانون مشروطه حالیه لباسی است به قامت فرنگستان دوخته که اکثر و اغلب طبیعی مذهب و خارج از قانون الهی و کتاب آسمانی هستند...

و حریت و آزادی و مساوات و برابری جزو قانون مجعوله و موضوعات مفروضه آنهاست. دیگر شرع و شریعتی به وضع اسلام و اسلامیان قائل و قابل نیستند" یا می گفت " فرار بود مجلس شورا فقط برای کارهای دیوانی و دولتی که به دلخواه اداره می شد قوانینی قرار بدهد که پادشاه و هیأت سلطنت را محدود کند. امروز می بینیم در مجلس شورا کتب پارلمنت فرنگ را آورده، در دایره احتیاج به قانون توسعه قائل شده اند. غافل از اینکه ملل اروپا شریعت مدونه نداشته اند، لهذا برای هر عنوان (موضوع) نظامنامه ای (قانونی) نگاشته اند و در موقع اجرا گذاشته اند. و ما اهل اسلام شریعتی داریم آسمانی و جاودانی که از بس صحیح و متین و کامل و مستحکم است نسخ بر نمی دارد. صادع آن شریعت

در هر موضوع حکمی و در هر موقع تکلیفی مقرر فرموده است... " شیخ می گفت " اگر قصد مشروطگی حفظ اسلام بود چرا خواستند اساس او را بر مساوات و حریت قرار دهند زیرا هر یک از این دو اصل موذی و مشئوم، خراب کننده قانون الهی است. قوام اسلام به عبودیت است نه به آزادی. بنای احکام قرآن بر اختلاف حقوق اصناف بنی نوع انسان است و بنای قرآن بر آزاد نبودن قلم و لسان است. پس آن کس که به قرآن سوگند یاد می کند با مشروطگی همراه هست مخالفت کتاب مبین را کند."

در مقابل اما ملک المتکلمین فریاد می زد.

" ای مشروطه خواهان و آزادی طلبان، ما باید پیش از استبداد گذشته از این مشروطه مشروعه که همان مستبدین و دشمنان آزادی هستند، بیم و وحشت داشته باشیم و در بر انداختن آن کوشش کنیم، زیرا اینها می خواهند استبداد را در لباس دین و شریعت دوباره زنده کنند و ظلم و ستمگری و حکومت خود مختاری را با حربهء تکفیر رواج دهند و آزادی و عدالت را مخالف دین اسلام معرفی کنند و مردم عوام را در تحت این عناوین ریاکارانه دور خود جمع و مشروطیت را پایمال نمایند.

اینک استبداد و کهنه پرستی، سالوسی و عوام فریبی در لباس مشروطه مشروعه بر ضد آزادی و عدالت که با این همه فداکاری بدست آمده قیام نموده و کوشش می کند آنچه را که ما با حسن نیت و علاقه مندی به مملکت و ملت بدست آورده ایم، بیغما ببرند و به دنیا نشان دهند که ایرانی قابل آزادی و تمدن نیست و باید در زیر یوغ استبداد و حکومت جابره و خود مختار آخرین رمقی که از او باقی مانده از دست بدهد و برای همیشه طوق بندگی و بردگی برگردن نهد."

بر گرفته از کتاب تاریخ انقلاب مشروطیت ایران اثر دکتر مهدی ملک زاده، چاپ سوم، صفحه 479 .

شگفتا که در صد و چهارمین سالگرد انقلاب مشروطیت میراث خواران شیخ فضل الله بر ایران حکومت می کنند و مردم و کشور را به راهی می برند که شیخ فضل الله طالب آن بود. هر چند اتحاد شیخ فضل الله و محمد علیشاه ایران را به قعر ظلمت برد. اما سر انجام با قیام مردمی این دوران سیاه به پایان رسید. محمد علی شاه از تخت به زیر کشیده شد و شیخ فضل الله بر طناب دار آویزان شد و تلف گردید.

و دریغا که ما قدر نشناختیم و بر تمامی دستاودرهای درخشان پدران صدر مشروطه و دوران بی همتای سازندگی و نو آوری رضا شاه و شکوفایی و رونق و رفاه دوران محمد رضا شاه، چنگال دریدم و خود و مشروطه را دار زدیم.

شرمان باد که مشروعه ی فضل الله نوری را بر کشیدیم و هنوز هم با نگاه کج و معوجمان در پشتش سینه می زنیم.

نویسنده: احمد پناهنده